



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



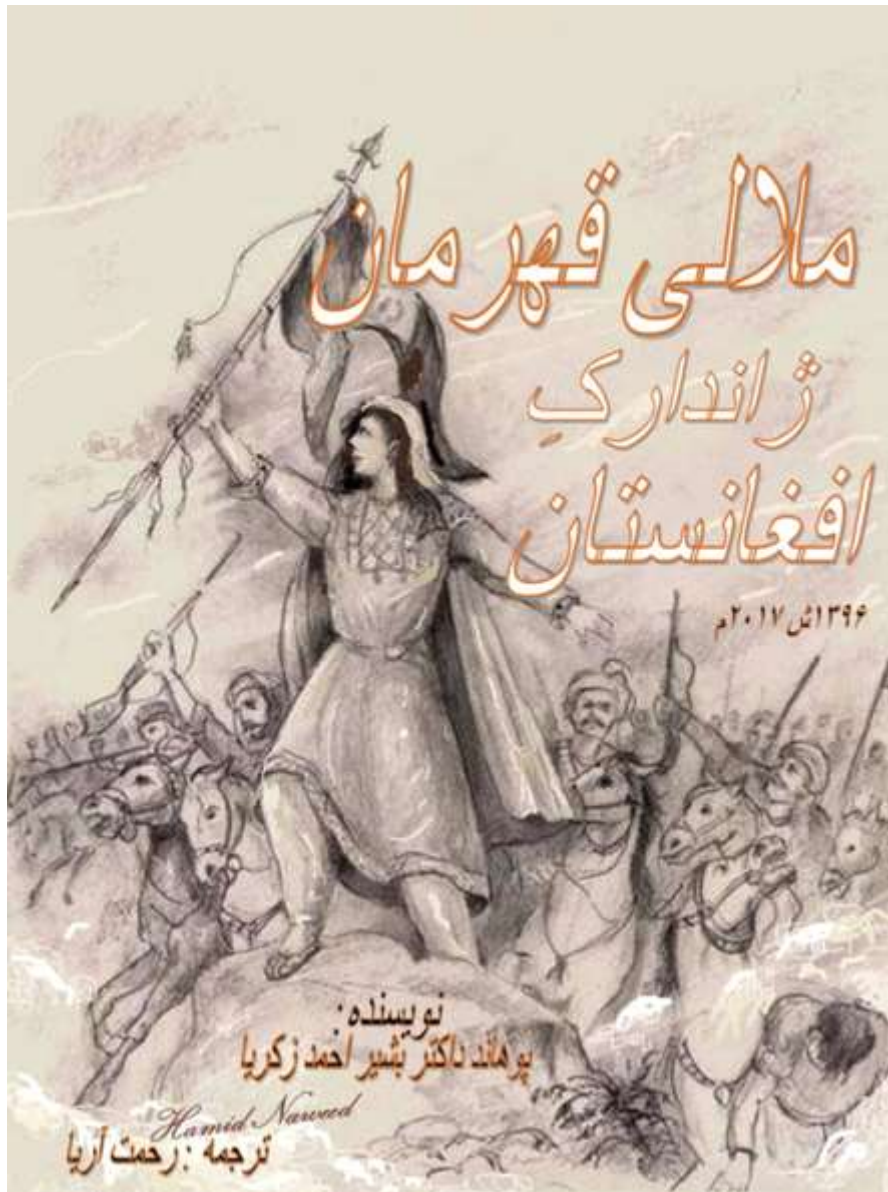
۲۰۱۸/۰۱/۰۳

پوهاند بشیر احمد زکریا

ترجمه: رحمت آریا

ملالی قهرمان

ژان دارک افغانستان
ناول تاریخی (قسمت اول بخش هشتم)



د پانو شمیره: له 1 تر 11

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

قسمت اول

بخش هشتم :

صبح روز بعد زمانیکه از خواب بیدار شدم، و خود را در امتداد راهرو تنگ به کابین غذا خوری واگون رساندم، قبل از قبل تصمیم خود را گرفته بودم و در ستیشن بعدی که برلین بود از ریل پائین شوم. حین صرف چای صبح از تصمیم خود به رابرت یاد آور شدم و از او خواستم که یگان هتل خوب را در برلین برایم سفارش کند تا چند روزی در آنجا بمانم. رابرت در وهله اول از تصمیم من مات و مبهوت شد ولی بعد از چند ثانیه رویش را با تبسم دور داده و گفت، «خوش میشوم که بعد از سفر طولانی ریل در برلین پائین شوی. پائین شدن از ریل حد اقل برای مغز تان خوب است که از تکان و شور خوردن سفر طولانی خلاص تان میسازد. در باره لیست هوتلهای برلین برایتان یک لیست خیلی کوتاه میدهم، آپارتمان من.» در جواب گفتم، «نه، نه، نه، نمی خواهم مهمان ناخوانده و بی خبر باشم لذا این درخواست تانرا قبول نمی کنم، بخاطریکه میدانم در طی چند روز اخیر از سوالات متواتر و بی وقفه من به بینی رسیده اید و چقدر خوش خواهی شد که مرا از آپارتمان تان بیرون بیاندازید! معذرا ما یک مثل داریم که میگن «ماهی و مهان بعد از سه روز گنده میشوند.» رابرت گفت، «دوست خوب امریکایی من! همانقدر که شما شیفته فراگرفتن معلومات در باره اروپا استید به همان اندازه من علاقمند به فراگرفتن معلومات در باره ایالات متحده امریکا استم. فراموش نه کنید، هر چه باشه نباشه من اولین و آخرین استم، یک پروفیسر، و خوش میشوم که اندوخته های علمی خود را با یک انسان دیگر شریک سازید بخصوص اینکه وی اتفاقاً از جهان نوین، طبیب بشر دوست و عالمی با نظریات نوین و تشنه دانش است!» بعد به کابین خود برگشتیم دیدیم که به حومه شهر در حالت تقرب استیم لذا به برداشتن و جمع کردن بکسها و لباسهای خود آغاز کردیم. قبل از داخل شدن به ریل ستیشن برلین چیزیکه بیشتر در خاطره ام ثبت شد صدها مسیر بهم متلاقی شده خطوط ریل در این ستیشن بود. بکس های خود را پائین کرده و خدمه های ملبس با یونیفورم سبز در برداشتن و انتقال آن ما را کمک کرده و ما بطرف سرک پهناوری که در پیش روی ستیشن امتداد یافته بود رهنمون شدیم، جائیکه گادی های دو تا چهار اسپه در قطار طولانی منتظر مسافرین ایستاد بودند. رابرت به انتقال دهنده بکسهای ما اشاره کرده و او هم تمام بکسها را در گادی جابجا کرد. وی به گادی وان گفت که ما را به منطقه تیرگارتن¹ برساند. سرکهای شهری خیلی پهن، هموار، تر و تازه و نو ساخته شده بودند. در این قسمت شهر، تازه آپارتمانهای فراخ و نسبتاً نو ساخت سه تا پنج منزله اعمار شده بودند. آپارتمان رابرت در منزل دوم بود و ما بکسهای خود را بدون جنجال و سختی بالا آوردیم. آپارتمان رابرت درست بیکی از آپارتمانهای مردم طبقه متوسط اروپا می ماند که یک طرف آن مکماً به کتابها اختصاص داده شده بود. در همان لحظات آغازین شام از آپارتمان بیرون شدیم، گادی گرفتیم و رابرت مرا به رستوران دلخواه خود «کافی باور²» برد. رابرت گفت که این رستوران محل و کلبه تجمع هنرمندان و نویسندگان مشهور است. رابرت از گارسون خواست که برای ما در گوشه تجمع هنرمندان جای پیدا کند. بعد از اینکه در اطراف میز خود نشستیم، رابرت دستش را بالای دهانش گذاشته و از زیر میز با انگشت دست اش به طرف یک

¹ - Tiergarten

² - Café Bauer

مردی که ریش کلان داشت اشاره کرده و نجوا کنان نامش را برایم گرفت، «فریدریک انگلس³» و گفت، «این همان کسیست که نویسنده مشترک «مانیفیست کمونیست»⁴ و کتاب «سرمایه»⁵ با کارل مارکس⁶ است. پهلویش مکس ویبر⁷ نشسته بود که با مارکس با شوق و اشتیاق مباحثه داشت؛ فکر می‌کنم این متخصص جوان امور قضایی و حقوقی علیه نظریه «ماتریالیسم تاریخی» انگلس بحث می‌کند و بر نظر خود دال بر اهم بودن اثرات کلتوری - مذهبی بر اصل و منشاء پیدایش کپی‌تالیزم تاکید دارد. انگلس یکی از سه تن اساس گذاران سیوسیالوژی با امیل دورکیم⁸ و کارل مارکس است. رابرت پنهانی به اشاره فهماند که آندیگر فیلسوف تابناک و نامدار هگل⁹ است که در پوهنتون برلین یکی از چهار

³ - Friedrich Engels : متولد نوامبر ۱۸۲۰ در لندن - فوت : آگست ۱۸۹۵ م. فیلسوف و انقلابی کمونیست آلمانی و نزدیک ترین همکار کارل مارکس است. او به همراه کارل مارکس «مانیفیست حزب کمونیست» و آثار تیوریک دیگری نوشته است. آثار تیوریک او و کارل مارکس را اولین آثار تئوری کمونیستی می‌دانند. انگلس دوش به دوش مارکس، برای پایه گذاری تئوری علمی سوسیالیسم، تدوین برنامه مبارزاتی کارگران اروپایی و ایجاد حزب طبقه کارگر، پیگیرانه شرکت کرد. م -
⁴ - The Communist Manifesto : اثری سیاسی است که در قرن نهم توسط کارل مارکس و فریدریک انگلس نوشته شده است. این کتاب اولین بار در ۲۱ فبروری ۱۸۴۸ م منتشر شد و از آن هنگام تاکنون یکی از تأثیرگذارترین متن های سیاسی دنیا به شمار می رود. بسیاری از این جمله های کتاب شعار بسیاری از کمونیست ها هستند. برای مثال جمله آغازین آن: «شبی بر فراز اروپا در گشت و گذار است ... شیخ کمونیسم» و جمله پایانی آن: «کارگران تمام کشورها متحد شوید!» که نه تنها شعار احزاب کمونیستی مختلف و فلم ها و سرودهای مختلف بوده است بلکه بر مقبره کارل مارکس در هایگیت نیز درج شده است. - م
⁵ - Das Capital : نام اثریست از کارل مارکس، فیلسوف قرن نهم که جلد نخست آن در سال ۱۸۶۷ م منتشر شد. این کتاب به تحلیل قواعد اقتصادی تولید نظام سرمایه داری می پردازد. مارکس توانست قبل از مرگ جلد دوم و سوم سرمایه را کامل کند اما فریدریک انگلس دوست و همکارش پس از مرگ او جلد دوم و سوم را بر اساس دستنوشته های مارکس به ترتیب در سال های ۱۸۸۵ و ۱۸۹۴ م منتشر کرد. - م

⁶ - Karl Marx : ماه می ۱۸۱۸ - مارچ ۱۸۸۳ م در لندن فوت کرده است : متفکر انقلابی، فیلسوف، جامعه شناس، تاریخدان، اقتصاددان مشهور آلمانی.

⁷ - Max Weber : کارل مکسیمیلیان امیل ویبر : Karl Maximilian Emil Weber : ۱۸۶۴ - ۱۹۲۰ م : جامعه شناس، استاد اقتصاد سیاسی، تاریخدان، حقوقدان و سیاستمدار بود و به گونه ای ژرف نظریه اجتماعی و جامعه شناسی را زیر نفوذ و تأثیر خود قرار داد. کار عمده ویبر درباره خرد گرایی و عقلانی شدن و به اصطلاح افسون زدایی از علوم اجتماعی و اندیشه های علمی است که او آن را به ظهور سرمایه داری و مدرنیته مربوط ساخت. ویبر معاصر جورج زیمل، چهره برجسته در بنیاد نهادن روش شناسی ضد اثبات گرایی، معاصر بود. کسی که جامعه شناسی را نه به عنوان رشته ای غیر تجربی بلکه دانشی معرفی می کرد که باید عمل اجتماعی را از طریق معانی ذهنی دارای ثبات مطالعه کند. ویبر در زمینه جامعه شناسی دینی با مقاله «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری» آغاز شد با مطالعات میدانی درباره پروتستان ها در امریکا، مذهب در چین: آئین کنفوسیوس و تائوگرایی، مذهب هندی: جامعه شناسی هندوگرایی و بودا گرایی و یهودیت باستانی توسعه یافت. مطالعات او بر روی دیگر مذاهب با مرگ ناگهانی اش در سال ۱۹۲۰ م متوقف شد و اجازه نداد تا او در ادامه به مطالعه مسیحیت و اسلام بپردازد. سه موضوع اصلی او تأثیر عقاید مذهبی بر فعالیت های اقتصادی، رابطه میان طبقه بندی اجتماعی و عقاید مذهبی و خصوصیات قابل تشخیص تمدن غربی بودند. هدف او کشف دلایل به وجود آمدن راه های متفاوت توسعه فرهنگی شرق و غرب بدون قضاوت و ارزیابی آنها بود. ویبر، مانند برخی از اندیشمندان معاصر که سرمشق داروینیم اجتماعی را دنبال کردند، در نظر داشت عناصر متمایز کننده تمدن غرب را تشریح کند. ویبر در تحلیل یافته های خود اظهار داشت که باورهای مذهبی برآمده از کالوین گرایی (و در ابعاد گسترده ترش پروتستانیم) تأثیر عمده ای بر نو آوری اجتماعی و توسعه بساط اقتصادی اروپا و ایالات متحده داشته اند، اما نوشت که آنها تنها عوامل در توسعه نبوده اند. دیگر عوامل قابل ذکر از نظر ویبر، خرد گرایی در تحقیقات علمی، ترکیب مشاهده با ریاضیات، علوم مادی و فقهی، سیستمی کردن عقلانی ادارات دولتی و کار آفرینی اقتصادی بوده اند. سرانجام، مطالعه جامعه شناسی دینی به قول ویبر صرفاً یک مرحله از آزادی انسان غربی از جادوگری و افسانه گرایی را توسعه بخشید و افسون زدایی از جهان را به عنوان یک جنبه مهم فرهنگ غرب به وجود آورد. - م

⁸ - Durkheim Emile : دوید امیل دورکیم : David Émile Durkheim : جامعه شناس بزرگ قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم است. به عقیده بسیاری، دورکیم بنیان گذار جامعه شناسی به شمار می رود. - م

⁹ - Hegel جورج ویلهلم فریدریک هگل : Georg Wilhelm Friedrich Hegel : فیلسوف بزرگ آلمانی و یکی از پدید آورندگان ایدئالیسم آلمانی بود. تاریخ گرایی و ایدئالیسم او انقلاب عظیمی در فلسفه اروپا به وجود آورد و سنگ بنای مارکسیسم و فلسفه قاره ای شد. هگل از دید مارکس: مارکس از بزرگترین شاگردان هگل و از جمله کسانی است که فلسفه او را با توجه به نظرات خود باز تعریف

تن پروفیسوران است. گارسون برای ما نان آورد، اول شوربای دُم گاو آورد و متعاقب آن غذای ساخته از گوشت براتورست «ساخته شده از گوشت خوک که بوی دود دارد» و ساورکرات «ترشی کَرَم»، و سرانجام چاشنی بسیار خوشمزه بعد از غذا آورده شد که عبارت بود از کیک میوه دار گیلاس سیاه جنگلی. بعد از صرف غذای نهایت عالی جرمنی و آجو «بیر» بطرف فریدریک ستارس¹⁰ رفتیم جائیکه جوانان و اریستوکراتها شامگاهان با هم قدم میزدند و در باره نظریات نیچه¹¹، گوئیته¹²، کارل مارکس، مسابقات تازه برگزار شده اسپ دوانی و نمایشات اخیر تیاتر گپ میزدند. رستوران از دروازه شهنشاهی براندنبرگ تور¹³ آنقدر دور نبود، این دروازه در واقع تاق ظفر نوکلاسیکی¹⁴ است که در قرن هجدهم «۱۷۸۸ - ۱۷۹۱ م» اعمار شده است. این دروازه بوسیله فریدریک ویلهلم دوم¹⁵، سلطان پروس منحیث سمبول صلح «دروازه صلح فریدنستر»¹⁶ متعاقب سی سال جنگ سفارش شده بود. این تاق در قسمت هشت دروازه ای در «دیوار رسوم»¹⁷ که شهر را در احاطه دایروی خود میگرفت اعمار شده بود. این تاق از دوازده ستون دوریک¹⁸ ساخته شده است، که با داشتن شش ستون به هر پهلو، پنج راهرو را میسازد. مجسمه نهایت زیبای گادی چهار اسپه¹⁹، که در واقع گادی جنگی چهار اسپه است و بوسیله الهه ایرنی «ویکتوریا»²⁰ رانده میشود و مجهز با عقاب پروسی و صلیب آهنی با حلقه تاج گل ساخته از برگ چوب بلوط است که بر سر نیزه اش جابجا شده و در نقطه نهایت فوقانی تاق نشسته است. روایات حاکی از آنست که ناپلیون شیفته و عاشق زیبایی این گادی شد و بعد از فتح جنگ «جینا اورستد»²¹ آنرا به پاریس انتقال داد. ولی جنرال ارنست فون فول²² در سال ۱۸۱۴م بعد از اینکه پروسی ها پاریس را فتح کردند آنرا دوباره به جایش آورد. بعد از ستودن این تاق و سرکهای نهایت نظیف و پاک با آپارتمانها زیبای آن به رابرت گفتم، «حال می فامم که چرا برلین را در سال ۱۸۷۱م پایتخت امپراتوری جرمنی اعلان

کرد. مارکس به اعتقاد خود، هگل را از روی سر، بر روی پاهایش قرار داد. بدین معنی که فلسفه و روش او را که دیالکتیک بود به نحوه پویاتری سرانجام بخشید. مارکس روش دیالکتیک هگل را که بر اصل تضاد برقرار بود در عرصه زندگی بشری وارد کرد. از نظر هگل «خدا مطلق است و مطلق مجموع اشیاء تکامل یافته. خدا عقل است و عقل نسج و بنای قانونی طبیعی است که حیات و روح به موجب آن در حرکت است. خدا روح است و روح زندگی است، تاریخ تکامل روح یعنی رشد حیات است. حیات در آغاز نیروی مبهمی بود که از خود آگاه نبود. جریان تاریخ عبارت از این است که حیات یا روح از خود آگاهی یابد و آزاد شود. آزادی جوهر حیات است همچنانکه کشش جوهر آب است. تاریخ رشد و تکامل آزادی است و غایتش آن است که روح کاملاً و با آگاهی از خود آزاد گردد. - م

10 - Friedrich Strasse

11 - Nietzsche

12 - Goethe

13 - Brandenburg Tor

14 - neoclassical

15 - Friedrich Wilhelm II, the King of Prussia

16 - Friedenstor-Peace Gate

17 - Customs Wall

18 - Doric : شیوه دوریک یا شیوه دوریسی یکی از سه شیوه کلاسیک در یونان باستان و معماری کلاسیک است. این شیوه که نام خود را از سرزمین مرکزی یونان گرفته است، اصلترین شیوه معماری یونان است. زیرا هم قدیمی تر و هم مشخص تر از سایر شیوه های یونانی است. ستون دوریک مشتمل بر بدنه ستون که از قاعده دایروی برخوردار است و از پایین به بالا از قطر دایره کاسته می شود. - م

19 - Quadriga

20 - Eirene (Victoria) : معمولاً در زبان انگلیسی به عنوان صلح شناخته شده است. او در هنر به عنوان یک زن جوان زیبا که گنجینه، عصای سلطنتی و یک مشعل را حمل می کند به تصویر کشیده شد. او دختر زئوس و تمیس بود. - م

21 - Jena-Auerstedt

22 - General Ernst von Pfuell : ارنست هیدریخ ادولف فون فول Ernst Heinrich Adolf von Pfuell : نوامبر ۱۷۷۹ - دسامبر ۱۸۶۶ م جنرال پروسی، وزیر دفاع پروس و بعد صدر اعظم پروس و در برلین فوت نمود. - م

کرده بودند.» رابرت در ضمن خنده ظریفانه خود گفت، «سکات، آگه تأریخ برلین را می فامیدی، ای قسم گپه نمی زدی. حتی تعمیر های ساخته شده به سبک باروکی²³ سالهای ۱۸۶۰ م هم بی نهایت زیاد انبوه و یکی بالای دیگر ساخته شده بودند و شرایط صحتی بی اندازه وحشتناک و مسخره بود. تنها چند تشناب رفع حاجت عامه موجود بود و مردم ضروریات خود را در هر کنج و کناری که پیدا میکردند رفع می نمودند؛ گند و مدفوع و آب فضلۀ خود را در جویچه های سرک می ریختند. جالب اینکه دو زیر بنای مهم طی سالهای ۱۸۴۰ - ۱۸۶۰ م اعمار شد. زیربنای اول اعمار سیستم زیر زمینی گندآب بود، این یک نوع «سیستم چرخان» پایپ های فشار و پمپ ستیشن های بود که گنداب و مواد فضلۀ را به زمین های زراعتی خارج از شهر انتقال میداد. سیستم دومی اعمار شبکه نهایت بزرگ خطوط ریل بود که شهر را به قلب یکی از بزرگترین شهر های اروپا مبدل می ساخت و در تسریع عملیۀ صنعتی شدن و مدرن شدن سهم اعظمی می گرفت. بدینگونه برلین با سرعت سرسام آوری با سایر شهر های بزرگ اروپا وصل شد.» صحبت های آموزنده طولانی و قدم زنی مجدانه شبانه ما را دو باره به آپارتمان رابرت رساند. همانشب به رابرت گفتم که ممکن است فردا ریل خود را به صوب سینت پیترزبورگ بگیرم. رابرت اصرار کرد که روز بعدی را نیز بمانم تا با پوهنتون وی اندک آشنا شوم. بعد از خواب راحت، ناشتای لذیذ و قوی صبحانه با نان جرمنی، مسکه، تخم نیم پخته، کیک پوند²⁴ و قهوه بطرف پوهنتون برلین که در فاصلۀ بیست دقیقه با قدم موقعیت داشت، پای پیاده رفتیم. بعد از داخل شدن به محوطۀ پوهنتون، تعمیر پوهنتون در یک پلازه نهایت بزرگ موقعیت داشت. اینجا و آنجا باغهای مقبول با درختان کوتاه قد و کوچک و دیوار های سبز گیاهی با ظرافت قیچی شده جلب توجه میکرد. آنسو دور تر در برابر چشمان ما تعمیر های سه و چهار منزله شکوهمند پوهنتون نمایان شد که طرح آن به سبک معماری نوکلاسیک ریخته شده بود. نمای روبروی تعمیر شش ستون کورینتی²⁵ داشت که در قسمتهای فوقانی با مجسمه های برونزی مزین شده بود. چمن های اطراف تعمیر دروازه های آهنینی با دو اتاقک محافظ در وسط داشت. تعمیرات کانکریتی مرکزی از دو جناح بهم پیوسته بودند و به طرف سرک پیش آمدگی داشتند که چمنها را احاطه کرده و بالای بامهای آن چهار مجسمه مردان نیرومند در هر جناح جابجا شده بودند. مجسمۀ همبولت²⁶ ساخته شده از سنگ مرمر سفید هم دیده میشد که با خرام

²³ - baroque : فرانسوی : روشی است در هنرهای معماری، نقاشی، موسیقی و مجسمه سازی که از اواخر قرن شانزدهم میلادی در ایتالیا آغاز شد و تا اواخر قرن هجدهم میلادی در اروپا رواج داشت و سپس در امریکای مرکزی و جنوبی مورد توجه قرار گرفت. - آزادی در طراحی، شمار زیاد شکل ها و درآمیختگی آن ها از خصوصیات این سبک است. ریشه این کلمه احتمالاً لغت بارکو ایتالیایی به معنی مروارید صیقل نیافته بوده است. گروهی نیز بر این عقیده اند که معنای این اصطلاح، پوچ، زشت، مضحک و عوضی است. این اصطلاح در آغاز برای تمسخر این شیوه استفاده می شد. زیرا منتقدان معتقد بودند هرگز نباید بنایی ساخت که از اصول و عناصر بناهای یونانی و رومیان پیروی نکند؛ بناهای کلاسیک باید بر این اصول ساخته شوند و انحراف از آن را «کژسلیکی اسف انگیز» می دانستند. اما پس از آن که این شیوه مورد توجه قرار گرفت، به معنای شکوهمند و پرتجمل استفاده شد. - م

²⁴ - pound cake

²⁵ - Corinthian : سبک اولیه معماری کلاسیک یونانی و رومی بود. این شیوه در اواخر قرن پنجم توسط کلیماخوس ابداع و به کار گرفته شد، و منسوب است به ناحیه کورینت در جنوب شرقی بخش مرکزی یونان. خصوصیت آن سرستونی به شکل کاسۀ زنگ رو به بالا، با تزئین برگ کنگره مانند به اطراف آن است. ستون کورینتی ابتدا تنها در عبادتگاه ها یا بناهای عمومی به کار می رفت، ولی حدود ۳۰۰ ق م به بعد در ستون کاری بیرون ساختمان نیز مورد استفاده قرار گرفت. در این سبک میلۀ ستون ایونایی، از بیخ یا پایۀ ستون تا زیر سرستون به یک میزان بالا می رود. این نوع ستون ها حفر کاری های شهر آی خانم به رهبری باستان شناس فرانسوی مسیو فوشه نیز پیدا شده که نمونه های فعلاً در موزیم کابل موجود اند. یک تعداد نمونه های آن غالباً در حفاریهای بگرام نیز بدست آمده اند. - م

²⁶ - Humboldt : فریدریک ویلهلم هنریخ الکسندر فون همبولت Friedrich Wilhelm Heinrich Alexander von Humboldt : سپتمبر ۱۷۶۸ - می ۱۸۵۹ م : بنیان گذار جغرافیای نوین، یکی از بزرگ ترین دانشمندان و ماجراجویان قرون هجده و نوزدهم میلادی بود. - م

نشست دانشورانه و فاضلانۀ خود نگاه بیننده را بطرف خود جلب میکرد. یک تعداد تعمیرات چهار منزله با شکوه دیگر نیز بودند که مدخل دایروی با ستونهای کورینتی داشت. تمامی تعمیرات در یک خط مستقیم با تناظر و تناسب دقیق ریاضی قرار داشتند.

رابرت گفت، «سکات اصرار من بخاطر دیدن از این پوهنتون نه بخاطر آن بود که من در اینجا پروفیسر استم. اهمیت این پوهنتون برایم در بزرگی و عظمت مردیست که این پوهنتون را بنا نهاده است. ویلهلم فون همبولت²⁷ اساس این پوهنتون را در سال ۱۸۱۰ م گذاشته است، و مثل سایر پوهنتون های مشهور و کهن جرمنی چندان قدیمی نیست، مثل پوهنتون هیدلبرگ²⁸ که در سال ۱۳۸۶م به عین مودل و سبک پاریس ساخته شده است. هر چند همبولت به خاطر تخصص اش در زبان شناسی شهرت دارد مگر نقش پایش را در تاریخ، تحصیل و تعلیم و بخاطر سهم اش در فلسفۀ زبان شناسی و تیوری و عمل معارف ثابت ساخته است. نامبرده در کتابش «تیوری معارف انسان²⁹» میگوید، «وجبیۀ غایبوی موجودیت و هستی ما در زندگی آنست که بدست خود از طریق اثرگذاری اعمال و کردار خود به اندیشۀ کلی انسانیت تا حد ممکن فضاقت دهیم. این وجبیۀ فقط و فقط از طریق ایجاد روابط بین خود ما به مثابۀ افراد و جهان پیرامون ما تأمین شده میتواند.» موصوف به معیاری ساختن امتحانات دولتی، بررسی و نظارت متداوم مکاتب و صنوف و ایجاد دبیرتمنت خاص در چهارچوب وزارت معارف بخاطر نظارت و طرح نصاب تعلیمی، کتب درسی و مواد ممد درسی بود. وی تأکید می کند که «معارف، حقیقت و فضیلت بایست تا حدی اشاعه و پخش گردد که مفهوم انسان در هر فرد به نوع برجسته و موقر قوام یابد.» وی نه تنها اولین زبان شناس اروپایی بود که زبان انسانی را نه مجموعۀ از لغات و عبارت پردازی به اضافه معانی و رساندن مفاهیم بلکه به مثابۀ یکی سیستم راسخ مبتنی بر قانون، طرز العمل و اصول تشخیص کرد. وی از جمله اولین بشرشناسانی بود که اختلافات جنسیتی را بنام ابتدایی ترین اختلافات بیولوژیکی و انتروپولوژیکی شرح و بوسیله جامعۀ انسانی و فرهنگ مسلم و هدیه شده است. وی تأکید می کند که، «یک جهان بینی صریح در زبان همانا سیستم اندیشۀ زایی است.» رابرت توجهم را به نکته نهایت مهمی جلب کرده گفت، «همبولت بین پنج جهان بینی تمایز شایان توجه قایل شده است: (۱) جهان ادراک، یا شناخت (۲) جهان تصور و باور، (۳) میلان فرهنگی، (۴) جهان شخصی و (۵) دید یا دورنمای شخصی. سکات میخواهم این پنج جهان را بخاطر داشته باشی و در بارۀ آن فکر کن که برداشت خودت از آن چیست. تئوری همبولت در بارۀ معارف بنام تئوری همبولتی شناخته شده است که بانی معارف پنداشته میشود، و همین تئوری اول در پروس و بعد در جرمنی متحده مورد تطبیق قرار گرفت و پسانها مودل سیستم تعلیمی وی در کشور های مانند ایالات متحده امریکا و جاپان مورد قبول واقع شد. در سال ۱۸۲۲ م همبولت به مثابۀ عضو افتخاری انجمن هنر ها و علوم ساینس امریکا انتخاب شد.» رابرت بعد از گرفتن نفس عمیق با استنتاج گفت، «فکر می کنم که همینجا لکچر خود را پایان دهم. نه! منظورم ختم صحبت طولانی ام طی گشت و گذار معرفتی با محیط پوهنتون بود. شاید شما گرسنه شده باشید. گرسنگی مرا بی تاب ساخته است. بیا که برای نان چاشت به کافی دلخواهم برویم.»

²⁷ - Wilhelm von Humboldt

²⁸ - the Heidelberg University

²⁹ - Theory of Human Education

صبح روز بعد رابرت با مهربانی منحصر بفردش مرا به ستیشن ریل رساند و روانه سینت پیترزبورگ ساخت. معه‌ها میدانستم که یکروز مسافت راه تا وارسا و یکروز دیگر سفر به پایتخت روسیه دارم. بعد از جابجایی بکسهایم، براحتی در کابین نشستم. تقریباً ربع از ساعت نه گذشته بود که دروازه اتاق کابین تق تق شد که نگران «کنترولر» ریل در وسط اتاق کابین نمایان شد. وی با زبانهای پولندی و جرمنی مکرر معذرت میخواست. وقتیکه برایش بزبان فرانسوی گفتم که من یک امریکایی هستم و پاسپورتم را برایش نشان دادم، در جواب گفت که وی فرانسوی یا انگلیسی به قدر کافی نمیداند تا دلیل آمدنش به کابین را برایم تشریح کند. ناگهان خانم زیبا صورتی خود را هل داده با فشار داخل دروازه شد و دستش را که با دستکش گلابی پوشانده و تار آنرا در مچ دستش گره زده بود به این توقع دراز کرده که آنرا ببوسم و با لهجه ملیح و گیرای پارسی ترنم کنان گفت، «من کونتیساکترینا والیسکی³⁰ هستم، بخاطر مزاحمتی که برایتان می‌کنم و بالای تان تحمیل می‌کنم مرا ببخشید. نگران ریل کوشش می‌کنم که مشکلم را برایتان توضیح کنم. خوب، لطفاً بمن اجازه بئین که خودم برایتان شرحه کنم. مه تکت درجه اول به طرف وارسا دارم. مگر بالاخر کدام اختلال بیروکراتیک مه ره به واگون شما انتقال دادند و اتفاقاً یگانه جالی خالی همین جا در کابین شماست.» روی والاگهر تندیس ماندنش با پوست کاملاً شفافش از شرم سرخ شد و با دو دلی و تردید اضافه کرد، «میدانم که این کابین با چپرکت خواب است ولی از روی نیکبختی من قبل از نیمه شب در منطقه کراکاو³¹ از ریل پائین می‌شوم. به پیشخدمت اشاره کردم که بکسهای این خانم را در کجا بگذارد و یک نوت بخششی در کف دستش گذاشتم و به نگران ریل گفتم، «افتخار مجالست کونتیساکترینا را علی‌الرغم اینقدر سفر کوتاه شان دارم، تشکر از شما.» خانم اشرافی، رخپوش بنفش اش را از روی برداشت و شال ابریشمین بنفش رنگ نهایت زیبا که گلبرگ های سرخ رنگ گلاب و شگوفه های نو شگفته گلابی چون باغ رویایی که غبار نور آبی رنگ بهاری برویش پراکنده شده باشد از دور شانه هایش دور کرد و رویرویم نشست. بعد از اینکه ریل از ستیشن حرکت کرد، در کابین تا مدت طولانی سکوت حکمفرما بود. بخاطر شکستن سکوت بهترین چیزی کرده میتوانستم آن بود تا خود را معرفی کنم و کونتیساک را مخاطب قرار داده گفتم، «ببخشید، در جریان آن جوش و خروش فراموش کردم که خود را برایتان معرفی کنم. نام من داکتر سکات براین فینزجرالد است. من طبیب امریکایی هستم و میخواهم دوستان پدرم را در سینت پیترزبورگ ملاقات کنم و بعد به تاشکند و سرانجام به افغانستان سفر کنم، جائیکه پدرم بیست سال زندگی کرده بود.» کونتیساک با رعنائی ووقار جواب داد، «میسیو، خیلی مسحور شده ام، خوشبختی ام اول آن بود که در این ریل برایم جای پیدا کنم و با تعجب مشعوفم با شما آشنایی پیدا می‌کنم، و آقای چون شما، طبییی از آن سر دیگر دنیا، امریکای زیبای جهان نوین. شما باید برایم در باره امریکا خیلی گپ بزیند زیرا من در باره آن کمتر معلومات دارم.» من نکتایی و کرتی خود را راست کرده و گفتم، «بسیار خوشحال خواهم شد که به هر نوع سؤال حضرت عالی جواب بدهم.» طی یک ساعت بعدی کونتیساک در باره «دیموکراسی امریکایی»، ساختار حکومت ایالتی و فدرال، مناظر طبیعی مثل گرند کنین³²، پینتد دیزرت³³، نیاکارا فالز³⁴ و غیره سؤال کرد. مادامیکه حوالی چاشت نزدیک شد، برایش پیشنهاد کردم که بطرف کابین نان خوری با من قدم زده بروند و برای نان چاشت

³⁰ - Countessa Katarina Waleski

³¹ - Krakau

³² - Grand Canyon

³³ - Painted Desert

³⁴ - Niagara Falls

دعوتش کردم و او نیز با مهربانی پذیرفت. گارسون پولندی بما یک جای نهایت عالی انتخاب کرد که از آنجا میتوانستیم منظره بیرون را از ورای قُبّه خلوت ما ببینیم. حین داخل شدن به کابین نان خوری مادامیکه پا بداخل می گذاشتیم و من گفتم «خانم کونتیسای والیسکی، لطفاً بفرمائید» گارسون خود را مقابلش بعنوان تعظیم آنقدر خم کرد که قریب بود با تکان ریل به زمین بخورد. ما هر دو از روی منیوی غذایی³⁵، همان غذا های را فرمایش دادیم که با آن آشنا بودیم، و معطل این شانس نماندیم که غذا های نابلد را از روی چشایی تجربه کنیم. حال نوبت سؤالات من بود. در باره این خانم فوق العاده زیبا، پیراسته و مجلل خیلی کنجکاو بودم. بنابراین پهلوی سؤالاتم بیشتر پیرامون خودش، خانواده اش، موقف اجتماعی اش در پولند امروزی بود. کونتیسای حین کیف بردن از لذت غذا به صحبت آغاز کرد، «داکتر سکات عزیز، قبل از همه باید برایتان بگویم که کشور ما پولند برای سالیان درازی میان قدرتهای بزرگ روسیه، پروسیا و آستریا خیلی رنج و درد کشید. وقت های آمد که همسایه گان شمالی ما روسها حمله کردند، سرزمینهای شمالی و شمالشرقی ما را تصرف کردند، بعد وقتهای آمد که پروسیها و آستریایی ها عیناً مانند روسها سرزمینهای جنوبی و غربی ما را اشغال کردند. کشور ما طی اواخر قرن هجدهم بین همین سه قدرت تجزیه شد. بعلت نبود رهبریت ملی پولند در کانگرس ویانا جائیکه سویتزرلند در قید عین تجاوز قرار داشت که ما بودیم، ولی خوشبختانه بخت نیک بالای شان ارزانی شد و به سطح بین المللی کشور «قانوناً بیطرف» شناخته شد و تحت همین تضمین جهانی حال از صلح، بازسازی و پیشرفت لذت می برند حال آنکه ما تا حال از دست همین دولت های تجاوزگر تکه و پاشان، منقسم و اشغال شده ایم. تعجب همیشه از این بابت بوده است که چرا شهزاده میترنیک³⁶ مفاد و مفهوم بیطرفی مشروع را بخاطر صلح در اروپا و ایجاد یک ایالات متحده اروپا همانطوریکه رادمردان سترگ شما کردند، توسعه نداد؟ فکر می کنم آنها نیز مانند تعداد زیادی از ثروتمندان اروپا محض پوشش آرمان گرایی را روی آن انداختند ولی در حقیقت از منافع شخصی خود یعنی منافع اشراف دفاع کردند.» من بزودی تعجبم را ابراز کرده گفتم، «ولی جناب شما که خود خانم یکی از اشرافان استید نمی خواهید از منافع طبقاتی خویش دفاع کنید؟» سیمای کونتیسای زیبا با جلد نازکش مثل گلبرگ گلابی گل گلاب زیر آفتاب عصر به سرخی گرائید. «داکتر جان، شما راست می گوئید. ولی حالا باید در باره تاریخچه خانواده ام برایتان بگویم که ممکن از لابلای آن به کئنه نظریاتم پی ببرید. مادرکلانم ماریا والیسکا³⁷ یک خانم بی نهایت زیبا بود که ناپلیون برای بار اول او را در سال ۱۸۰۶م در بلونی³⁸ پایتخت سابق پولند زمانی دید که سواره نظام او به طرف وارسا در حالت مارش بود. ناپلیون شیفته و عاشقش شد. شاید او هم که دختر محبوب و صاف و ساده بود عاشق "امپراتور اروپا" شده باشد. معهدا، مادرکلانم در کتاب یادداشت هایش تأکید می کند که همدمی و رابطه اش با ناپلیون عمدتاً بخاطر بدست آوردن قناعت ناپلیون بود تا جنبش استقلال طلبی پولند را کمک کند. او نمی خواست و مایل نبود که معشوقه ناپلیون شود مگر زمانیکه مادر کلانم در قصر سلطنتی وارسا زندگی میکرد یاور امپراتور جنرال جرارد دورک³⁹ و اریستوکراسی پولند بشمول پدرکلانم کونت والیسکی⁴⁰ بالایش فشار آوردند تا رفیقه امپراتور شوند تا با

³⁵ - a la carte

³⁶ - Prince Metternich : پرنس کلنز لوتر و ننتزل فون میترنیک Prince Klemens Wenzel von Metternich سیاستمدار اتریشی (۱۷۷۳-۱۸۵۹ م) بود. صدر اعظم اتریش.

³⁷ - Maria Waleska

³⁸ - Blonie

³⁹ - General Géraud Durac

⁴⁰ - Count Waleski

کمک او پولند استقلال خود را از امپراتوریهای پروس⁴¹، هابسبرگ⁴² و روسیه بدست آورد. فرزند دوم مادرکلانم الکسندر جوزف که بدون شک و تردید فرزند امپراتور است بلادرنگ لقب اشرافی «کونت» سابق آنتاسویس⁴³ را قانوناً تصاحب کرد و بدین ترتیب نام اشرافان کولونا والیسکی⁴⁴ را بخود حمل کرد. پدرم کونت الکسندر جوزف والیسکی کسیست که یادداشت خاطراتش بخاطر چاپ، بمن اهداء شده است. روی همین ملحوظ است که به برلین آمدم تا آنرا در برلین چاپ کنم.» کونتیسبا با ظرافت و تمکین دست نویس را از دستکول کلانش بیرون کرده و بمن نشان داد. «مطمئنم که شما به مثابه یک امریکایی کنجکاو در باره این دستنویس اصلی و نهایت با ارزش علاقمند استید. پدرم تا حال مادرش را به مثابه یکزن وطنپرست و شریف پولندی دوست دارد و برایش احترام می گذارد. مادرکلانم تا مدتی در قصر بزرگ شونبرون⁴⁵ در ویانا با امپراتور در خفا زندگی کرد. ناپیلیون مادرکلانم را با خود به پاریس به یک قصر باشکوهی برد، ولی خیلی زود روابطش را با امپراتور، متعاقب طلاق از جوزفین⁴⁶ و ازدواجش با یک شاهدخت هابسبرگ⁴⁷ ماری لوییس دوشس پرما⁴⁸ قطع کرد. با این هم، ناپیلیون به مادرکلان و پدرم زمین پهناوری در سلطنت ناپلس «ایتالیا» تحفه داد. یک تعداد نویسندگان روابط عشقی مادرکلانم را با ناپیلیون روابط رومانتیک عصر شان قلمداد کرده اند. یکی از نویسندگان شهیر می نویسد، "وی در دستنویس پدرش صفحه نشانی شده را پیدا کرده و از روی آن چنین خواند" « ماری والیسکا نوجوان صاف و ساده دل بود. درینحال هر کس بر ضد او جنبید. دوستان نزدیکش، دینش، کتب عهد نوین و عهد عتیق، همه اصرار میکردند که تسلیم شود؛ همه شان بخاطر تخریب و فلاکت یک دختر ساده دل و بی تجربه هجده ساله دست بهم داده بودند، دخترکی که پدر و مادر نداشت، حتی شوهرش او را بدام فریب انداخت و دوستان نزدیکش شکوه جلال و ترقی اش را در زوال و سقوطش می دیدند. ولی از اینکه سر تا پای اروپا را وحشت و جنون فرا گرفته بود، هر کس به ناپیلیون منحیث رب النوع نجات بخش می نگریست، همان بود که این دخترک جوان آسیب پذیر، نیز عاشق قهرمان اروپا شد. او این نوشته را به نام ناپیلیون بناپارت بروی یک لاکت «گردن بند» حک کرده بود که با یک حلقه گیسوی وی آویزان بود، 'امادامیکه از عشقم دست برداری، به یاد داشته باش که باز هم دوستت دارم.' مادر کلانم حتی بعد از مرگ پدرکلانم، بدنبال ناپیلیون در زمان تبعید اولش به ایلبا⁴⁹ رفت و بعد از تبعید ناپیلیون به سینت هلینا⁵⁰، او با یکی از بنی اعمام خود کونت فیلیپ انتوین دی اورنانو⁵¹ در سال ۱۸۱۶م ازدواج کرد و به سن سی و یک سالگی بعد از ولادت طفل اولش جوان فوت کرد. آثار خستگی

41 - Prussia

42 - Habsburg

43 - old count Athenasius

44 - counts of Collonna- Waleski

45 - Schönbrunn

46 - Josephine

47 - Hapsburg : خانواده پر شوکت جرمن که از قرن سیزده به بعد خسروان و شهان نیرومند را به امپراتوری مقدس روم، هسپانیا و آستریا فراهم میکرد. - م

48 - Marie Louise , Duchess of Parma

49 - Elba : نام جزیره است در نزدیکی سواحل توسکانی ایتالیا و ۵۰ کیلومتری شرق جزیره کرس. این جزیره، سومین جزیره بزرگ ایتالیا (پس از سیسیلی و ساردنی) است. یکی از دلایل شهرت این جزیره، این است که ناپلئون بوناپارت، پس از خلع از قدرت توسط متفقین در سال ۱۸۱۴م به این جزیره تبعید شد که ۱۰ ماه بعد از آنجا فرار کرد. - م

50 - St. Helena : جزیره ای در جنوب اقیانوس اطلس و یکی از سرزمینهای ماوراء ابحار برتانیه است. دریانورد پرتگالی ژوانیو دا نووا (João da Nova) این جزیره را در ۱۵۰۲ م کشف کرد و نام سینت هلینا مادر امپراتور روم کنستانتین بزرگ را

در چهره این خانم جوان اشرافی زمانی نمایان شد که رخسار گلابی رنگش بمانند سفیدی کاغذ، سفید شد. او گفت، «داکتر جان، خیلی ببخشید که زیاد احساساتی شدم ولی یقین دارم که مرا درک می کنید. ناشر جرمنی میخواست در متن یک سلسله تغییرات وارد کنم و هم اضافات شخص دیگری را میخواست تا تصدیق تاریخی آنرا به اثبات برسانم. از اینکه اجازه پدرم و خواهر و برادرم را ندارم، پیشنهاد شانرا نه پذیرفتم. امیدوارم کدام امریکایی مثل شما به چنین دستنویس اصلی علاقه داشته باشد.» بعد از مکث کوتاهی گفتم، «بانو والیسکی، این یادداشت و تلاش صادقانه و ارزشمندتان بخاطر نشر آن مرا تحت تأثیر و ابهت خود قرار داده است. هرگاه پلان رفتن به آسیای مرکزی و جنوبی را رویدست نمی داشتیم، خیلی علاقمند بودم تا شما را در این راه تا حد توانم کمک کنم.» بعد یک سکوت طولانی حکمفرما شد. حینیکه بطرف کابین نان خوری بخاطر صرف نان شام حرکت کردیم، آفتاب به نشستن خود در میان مه بنفش آغاز نموده بود. وقتیکه به کابین خود برگشتیم، به بانو پیشنهاد کردم که قبل از رسیدن به سرمنزل مقصودش اندکی خواب کند. و در عین زمان من به واگون دیگر اختصاصی برای سگرت کشی خواهم رفت و یک کتاب را مطالعه خواهم کرد. در اول وی مخالفت کرد که کابینم را بخاطر او ترک کنم ولی در اثر اصرارم، پیشنهادم را پذیرفت و دروازه را بسته کرد. فقط نیم ساعت قبل از رسیدن به کاراکاو، که سرمنزل مقصود کونتیس بود، دروازه کابین را صرف یکبار تق تق کرده و باز نمودم و قریب بود که روی کونتیس برویم بخورد، «داکتر جان، مشوش بودم که مبادا بدون خداحافظی از نزدت بروم.» روی زیبایش زیر نور لرزان چراغ تیلی ریل به سرخی و طراوت گرائید. چشمان مسحور کننده، بینی نازک و ظریف یونانی رنگش و لبان هوس انگیزش مرا بیاد آثار رومانتیک کریستوفر مارلو⁵²، هم عصر زمان شکسپیر انداخت. شخصیت داستانی کریستوفر «داکتر فاستوس»⁵³ چنان شخصیتی است که تمام نیرو و توان و دانش بشری او را قناعت نه داده و روح خود را به لوسیفر⁵⁴ شهزاده و سلطان همه شیاطین در بدل بدست آوردن قدرت و نیروی لایتناهی می فروشد. فاستوس زیباترین دختر روی زمین هلن از «منطقه»⁵⁵ تروی را احضار می کند تا در برابرش ظاهر شود. به مجرد حضور هلن، برج عاج، برج دانش بی حد و حصر داکتر زمانی فرو می پاشد که از زبان داکتر فوستس کلمات ذیل با حیرت و هیبت بیرون میشوند،

(این همان رخسار سیت که پی اش هزاران کشتی به دریا افتیند،

بر آن نهاد. انگلستان سالها از این جزیره به عنوان تبعید گاه استفاده می کرده است. معروف ترین زندانی این جزیره ناپلیون بوناپارت بود که سالهای واپسین عمر خود را تحت نظارت دولت بریتانیا در این جزیره در تبعید سپری کرد. - م

51 - Count Philippe-Antoine D'Ornano

52 - Christopher Marlow: در ۱۵۶۴م متولد شده است. که گاهی اوقات از او به نام کیت مارلو یاد می شود، شاعر، نمایش نامه نویس و مترجم انگلیسی عصر الیزابت بود. او با عنوان پدر نمایش نامه نویسی برتانیه هم یاد می شود به نحوی که حتی ویلیام شکسپیر نیز از او تأثیر پذیرفته است. در مدت بیست و نه سال زندگی خود، چندین نمایش نامه نوشته است که مهم ترین آن ها «ادوارد دوم» و «یهودی مالت» و «داکتر فاستوس» (۱۶۰۴) است. از زندگی کریستوفر مارلو اطلاعات چندانی در دست نیست ولی معروف است که در سال ۱۵۹۳م در میکرده ای به ضرب چاقو از پا درآمد. کریستوفر مارلو در زمان حیاتش یکی از مأموران اطلاعاتی استخبارات برتانیه بود که حتی یکی از نظریه های مرگ زود هنگام او مربوط به همین مورد می باشد. - م

53 - Doctor Faustus

54 - Lucifer

55 - Helen of Troy: به نام هلن سپارتی نیز شناخته می شود، در اساطیر یونانی بنابر حماسه ایلیاد اثر شاعر یونانی هومر، دختر زئوس و لیدا و همسر منلائوس پادشاه میسنی که با توطئه افرویدت رب النوع یونانی به دست پاریس شاهزاده تروا دزدیده شد و به تروا رفت. این آغازی بود برای یکی از بزرگترین جنگ های اساطیر یونان باستان، یعنی جنگ تروی. - م

و برج های رفیع ایلیوم⁵⁶ را بخاطرش به آتش کشاندند
هلن شیرین، با یک بوسه اش بمن جاودانگی بخشید [می بوسدش]]

بلاوقفه از دنیای تخیلم بدر آمده و خود را جمع کرده گفتم، «کونتیسای عزیز بخاطر نبود کلمات در ذهنم خیره خیره و به حیرت به شما می نگریستم و از این بابت مرا ببخشید. بهر حال آیا در طول این سفر کسل کننده کمی خوابیدید؟ بخاطری به عجله آمدم تا شما را ببینم تا خدای ناخواسته با خودت خدا حافظی نه کنم، بخاطر همنشینی خوشایند، مقبول و فراموش ناشدنی تان مشکورم و قریب است به کاراکاو برسیم.» بانوی اشرافی قبل از قبل بکس های خود را جمع کرده و آنها را در مجاورت دروازه کابین گذاشته بودند. بمجرد دخول به کاراکاو صدای انعکاس هارن های ریل به چت و دیوار های ستیشن خورد. بانوی اشرافی با سحر رعنايي و وقار دست راستش را که با دستکش سفید پوشیده شده بود دراز کرده و گفت، «داکتر سکات عزیز، آرزومندم سفر زیبای ما فراموش تان نشود. تشکر از اینکه در باره کشور زیبای تان با نظریات و مؤسسات بلند مقام آن برایم معلومات دادید. سفر خوش برایتان می خواهم. خدا حافظ.» در اثنائیکه یکی از نگرانهای پلاتفرم ستیشن اندکی او را کمک می نمود خم شده و دستش را بوسیدم. وقتیکه ریل با اوف و چوف به ترک ستیشن کاراکاو شروع کرد، خود را تنهای تنها احساس کردم، فضای خالی را در روحم بخاطری احساس کردم که هرگز چنین خانم زیبا و با معاشرت عالی را دیگر در زندگی نخواهم دید. نگران ریل آمد و اطراف چپرکتم را درست کرده و شب بخیر گفت.

ادامه دارد

⁵⁶ Illium : نام دیگر تروی Troy : نام شهری باستانی در ترکیه امروزی است. تروی شهر مهاجرنشین یونانی بود که در محل آناتولیه واقع بود.